

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السّلام در خطاب به «عنوان» می فرماید: «وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَيَّ مُدْبِرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا.»

اگر نظر شریف رفقا و دوستان باشد در جلسه گذشته قرار شد راجع به دو مطلب صحبت

شود:

اول: اینکه حقیقت مصیبت چیست؟

دوم: فلسفه و ضرورت آن چیست؟

به طور کلی اصلاً مصیبت برای چیست و در چه مقولاتی گفته می شود؟ و در مرتبه ثانی، چه علّتی پشت پرده و در ماوراء این مسئله وجود دارد و چرا خدای متعال برای بندگانش مصائبی را نازل می کند؟

راجع به مطلب اول قدری صحبت شد و عرض شد: مصیبت عبارت است از امر غیرمتموّع که نفس تمایلی به تحقق یا عدم تحقق آن شئی ندارد البته مراتبی دارد گاهی اوقات ممکن است امر ناگواری در آخرین مرتبه از ناملايمت و ناگواری خودش، برای بنده و انسانی پیش بیاید و گاهی از اوقات نه! مسئله به آن شدّت نباشد بر حسب ظروف مختلفه و شرایط مختلف این امر ناگوار در ارتباط با افراد مختلف صور مختلفی به خود می گیرد؛ ممکن است یک مسئله برای یک شخصی در یک مرتبه،

ناگوار باشد و همان مسئله در مرتبه دیگری کاملاً گوارا باشد و در شرایط مختلف تفاوت پیدا می‌کند. به‌طور کلی یک ناگواری مطلق یا گوارایی مطلق وجود ندارد. ظروف مختلف است، شرایط مختلف است. اگر دیوار منزلی خراب شود صاحب منزل آن را امر بسیار ناگواری می‌شمرد؛ چون باید بنا بیاورد، کارگر بیاورد، مخارجی را صرف کند تا دوباره آن بنا را اصلاح کند. حالا اگر دیوار خراب شد و زیر آن گنجی پیدا شد، این ناگوار خیلی هم گوارا می‌شود! می‌گویند: ای کاش زودتر این خراب می‌شد و به این نعمت می‌رسیدیم.

یا فرض کنید که در یک مسئله ناگوار، شخصی ناراحتی پیدا می‌کند تصور می‌کنند مثلاً آپاندیس یا طحال او عیب پیدا کرده و همین که او را تحت عمل قرار می‌دهند یک مرتبه متوجه ناراحتی خیلی ناگواری در درون او می‌شوند، ممکن است یک ناراحتی بدخیمی در آنجا پیدا شود. این مورد اتفاقاً خیلی زیاد است که اگر این قضیه پیدا نمی‌شد قطعاً آن بیماری کار دستش می‌داد ولی در همان مراتب ابتدایی آن را قطعش می‌کنند و این شخص می‌تواند سال‌ها به عمر خود ادامه دهد. بعد می‌گویند: چه خوب شد! این قضیه مقدمه‌ای شد برای اینکه این خطر از بین برود.

ما از این نظایر بسیار داریم که به‌طور کلی مسائل و مصائبی که برای انسان در طول زندگی پیش می‌آید که در ارتباط با انسان و موقعیت او دارای چهره‌ها و ابعاد مختلفی هست و از آنجایی که بشر دارای سلايق و

افکار و کردار مختلفی هست طبعاً این مسئله گوارا و ناگوار بودن، خواهی نخواهی در زندگی روزمره افراد پیدا می‌شود. این یک مسئله ضروری است؛ یعنی ضرورت حیات و ضرورت زیست و ضرورت زندگی این مطلب را اقتضا می‌کند.

تابه حال هیچ‌کس عنوان نکرده است که در یک زندگی خوش، بدون هیچ‌گونه دردسر و بدون هیچ‌گونه مضیقه و مصیبتی حرکت کرده. همه افراد دارای نوساناتی در زندگی خود هستند، حال چه افراد مؤمن یا غیرمؤمن؛ یعنی جبر زندگی و زیست در این محیط و محیط اجتماعی با توجه به شرایطی که در جوانب انسان وجود دارد و او را در خود گرفته طبعاً اقتضای یک همچنین مطلبی را خواهد کرد. مسئله ناگوار بودن، مطلبی است که از او گریز و گزیری نیست، برای همه است و در این مسئله بین مؤمن و غیرمؤمن فرقی نمی‌کند. زندگی همین است، چه انسان در شرک بسر برد برای او خواهد آمد یا در ایمان بسر برد برای او خواهد آمد. یکی از بزرگترین اشتباهاتی که خیلی از افراد ممکن است به این اشتباه دچار شده باشند چون مدتی گذشته و ما هم دچار فراموشی شدیم نمی‌دانم در جلسه گذشته چه گفتیم! حالا اگر بعضی از مطالب تکراری است رفقا عفو کنند نمی‌دانم این مطلب را گفتم یا نه من احساس می‌کنم خیلی‌ها نسبت به این مسئله هنوز آن تأمل و تحقیق و تصحیح کافی برایشان پیدا نشده این است که تصور می‌کنند تهیو و حرکت و آمادگی و سیر در راه خداوند باید موجب از بین رفتن مصائب این‌چنینی و از بین رفتن ناگواری‌های این‌چنینی باشد، درحالتی که این یک خطای محض و یک غلط محض است. حال ما مانند بعضی‌ها نمی‌گوییم که شاید این قضیه خود موجب زیادی این مسائل بشود، نه، حالا فعلاً این مقدار را به رفقا تخفیف می‌دهیم ولی در آتیه به این مسائل می‌پردازیم. چرا! در این زمینه بعضی مطالب و مسائلی هست که حالا کم‌کم خدمت رفقا عرض می‌کنیم، یک وقتی شوکه پیدا نشود بگویند ای داد بیداد دیگر چه کاری کردیم! به قول یکی از رفقا می‌گفت: آقا! حالا که تا اینجا آمدیم می‌شود استعفاء بدهیم! ولی نه، حالا به همین نحو عادی و به همین کیفیت ...

راه الهی عبارتست از: حرکت از مجاز به سمت حقیقت، و از نفس به سمت توحید، و از اعتبارات به سمت واقعیات، و از هوی به سمت نور و روشنایی و بصیرت، و از جهل به سمت علم، و از تعلقات به سمت قطع تعلقات و تمرکز و ترکز در نقطه واحد که عبارت است از همان وجهه الهی و مقصد و مقصود قرار دادن حریم پروردگار و فنای در آن مقام امن و امان و کبریائیت او، این عبارت است از سیر و سلوک. به عبارت دیگر مسئله سیر، حرکتی است همگام و همراه با زندگی برای قطع

تعلقات و ورود در آن مقام، و کنار گذاشتن اعتبارات و رسیدن به حقیقت، این را می‌گویند سیر و سلوک.

و از آنجایی که انسان در همین اجتماع زندگی می‌کند و با همین مردم بسر می‌برد قطعاً چه از نقطه نظر اجتماعی و چه از نقطه نظر فردی، بالاخره انسان در تحت تأثیر علل و عوامل طبیعی و جریانات اجتماعی

دارای تأثیرات و تأثراتی است و همان علل و عوامل بر وجود انسان و بر افکار انسان مؤثر هستند. همین کیفیتی که در زندگی عادی در نوسانات برای افراد پیدا می‌شود به همین وضع برای سلاک پیدا می‌شود، برای سالک هم همین وضع است. او هم گاهی اوقات دارای مرض می‌شود، گاهی اوقات دارای سلامت می‌شود، گاهی اوقات دارای ضیق می‌شود، گاهی اوقات دارای گشایش و فراخی می‌شود، گاهی اوقات مسائل و جوانب و فشارهای روحی بر او وارد می‌شود، گاهی اوقات رفع آنها می‌شود. علی‌کل حال این مسئله به همین کیفیت هست.

مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه داری ناراحتی قلبی بودند و مرحوم آقا هم خیلی برای این قضیه تلاش می‌کردند^۱ و برای ایشان از طهران چند مرتبه پزشکان متخصص قلبی بردند. ایشان از ناراحتی قلبی خیلی رنج می‌بردند و از آن طرف از نقطه نظر اقتصادی و مادی هم البته زمانی دارای تضییقات و فشارهایی بودند. مرحوم آقا مسئله عجیبی فرمودند می‌فرمودند کسی از این قضیه اطلاع نداشت که یک روز در منزل ایشان بودم دیدم که یک فردی در زد، رفتم در را باز کردم و دیدم شخصی آمده و می‌گوید: اینجا منزل آقای انصاری است؟ گفتم: بله. آمد تو و داخل منزل شد و من دیگر متوجه نشدم، ولی دیدم دارند با ایشان صحبت می‌کنند.

این مطالبی که خدمتان عرض می‌کنم برای این مسئله است که ما یک قدری بهتر و با تأمل بیشتری نسبت به مسائل پردازیم و همه مسائل و جریانات مختلف را در راستای نزول تقدیر و مشیت الهی بدانیم و یک وقتی قضایا ما را فریب ندهد و گول نزنند و در بعضی از موقعیت‌هایی که قرار گرفتیم مطلب را فراموش نکنیم، یک همچنین مطالبی هم برای آنها اتفاق افتاده است!

ایشان می‌گفتند: من دیدم از داخل منزل سروصدا می‌آید و صحبت است و ظاهراً یک بگو (و) مگو و بحثی هست. دیدم آن شخص صدایش را یک قدری بالاتر برد، متوجه شدم که این آقا سمسار است و مرحوم آقای انصاری دارند فرش‌های منزل خودشان را می‌فروشند. این سمسار می‌خواهد قیمت را پایین قرار بدهد و به ثمن بخشی مسئله را تمام کند و ایشان مثلاً می‌گویند نه، این قیمتش بالاتر از این است و جایز هم نیست و درست هم نیست ایشان مرحوم آقا می‌گفتند من خیلی متأثر شدم در حالی که بسیاری از افراد در آن موقع تصوّرشان بر این بود که ایشان از طرق غیرعادی امرار

^۱ روح مجرد، ص ۵۳ پاورقی:

... یکسال مانده به آخر عمر شریفشان برای مدت یک ماه به طهران آمدند و به حقیر فرمودند تا برایشان از دکتر اردشیر نهبانندی که متخصص قلب بود وقت گرفتیم ...

معاش می‌کنند با یک تعبیراتی که تعبیرات زنده است که من حالا نمی‌گوییم به این کیفیت یعنی از قوای باطنی خودشان دخل و تصرفاتی دارند! و افراد هم از این طرف و آن طرف می‌آمدند از شیراز و نجف و طهران و اصفهان، سه چهار روز در منزل ایشان می‌ماندند و به‌طور کلی منزل ایشان دائماً محل رفت‌وآمد برای دوستان بود. می‌گفتند: اینها خبر ندارند که ایشان برای تهیه

همین مایحتاج اینها دارد فرش منزلش را می فروشد ولی بنده اطلاع داشتم.

ایشان می گفتند که شبی آمدیم در مسجد جامع همدان که مرحوم آقای انصاری نماز می خواندند. تابستان بود و گرم بود ظاهراً روی پشت بام مسجد نماز می خواندند. یک مرتبه در من این فکر پیدا شد که الآن می روم طهران و از دوستانی که هستند یک مبلغ جمع بکنیم و نگذاریم که کار به اینجا برسد. همین که نماز تمام شد ایشان رویشان را به من کردند: آسید محمدحسین مبادا از این کارها بکنی ها! راهمان را هم بستند. مسئله این وضعی بوده و این برای همه است.

برای ایشان مرحوم آقا یک قدری مسئله مشکل بود. در اواخر دچار ناراحتی و بیماری هایی شده بودند و بستری بودند. رفقا برای بهبودی و ادامه حیات ایشان هی نذر می کردند و گوسفند می کشتند. یک روز ایشان رو کردند به همه رفقا و دوستانشان و فرمودند: چیه، هی شما نذر می کنید؟ بالاخره که ما باید برویم دیگر. مگر این دنیا غیر از این دردسر برای ما چه دارد که شما هی می خواهید ما را در این دنیا گیر بدهید و نگه دارید. این دنیا همه اش مرض است و گرفتاری و تنگی است. ایشان هم مشکلاتی داشتند؛ حالا این مسائل یک طرف، مشکلاتی داشتند که لایقال قابل گفتن نیست! آن دیگر یک جریانی دارد برای خودش غیر از مسائل اقتصادی! ایشان می فرمودند: غیر از این دردسرها چه حاصلی برای ما دارد؟! بله، غیر از انس و الفت با این رفقا و دوستان دیگر هیچ موجبی برای بودن در این دنیا من نمی بینم. قلبمان که درد می کند اواخر عمر سخته مغزی هم کردند اوضاعمان هم که این طور است، مسائل دیگری هم که بوده آنها را هم که دارید می بینید! دیگر برای چه آدم در این دنیا بماند. اقلأ برود آن طرف و ...

اینها مطالبی هست؛ یعنی علی کل حال مسئله این طور نیست که تصور بشود حالا شخصی که می خواهد در این راه قدم بردارد ... نه، بلکه آن جریان تقدیر الهی و مشیت الهی برای گذران یک عبد کار خود را خواهد کرد، چه بخواهیم چه نخواهیم. چه مشرک باشیم چه مؤمن باشیم، چه سالک باشیم یا غیر سالک این جریان طی خواهد شد. گرچه در آیه قرآن راجع به مشرکین هست که ما به اینها مهلت می دهیم که گناه کنند البته این بحث را بعداً در فلسفه مصیبت عرض خواهم کرد اما به طور کلی این قضیه برای همه افراد هست و در پرونده افراد نسبت به نوساناتی که برای اشخاص پیدا می شود خدای متعال برای هرکس تقدیر خاص خود را کرده است. این یک مسئله ای است و باید انسان با آن تقدیر و مشیت الهی حرکت کند.

نوسانات در زندگی، چه نسبت به مسائل روحی و چه نسبت به مسائل مادی و چه نسبت به

مسائل رحمی و به طور کلی مسائل شأنی و شؤونی برای همه افراد هست و چه بسا اینکه برای بعضی ها همان طور که بعداً وعده را دادیم اشاره ای می شود به اجمال من یک مطلب را عرض کنم.

خدا رحمت کند پدر بزرگ ما مرحوم حاج آقا معین، ایشان برای ما نقل می کردند که ما یک روز پیش مرحوم آقای انصاری بودیم و راجع به اینکه: بالاخره آقا این مشکلاتی پیش آمده، دعا بفرماید که این

مشکلات حل بشود، این مسائل کنار برود. مرحوم آقای انصاری می فرمودند: یعنی شما به این مقدار هم راضی نیستید که تحمّل این مطالب را بکنید به این مقدار، به این مقدار! بعد قضیه‌ای از خودشان نقل کردند که آقای حاج آقا معین یک قضیه برای من اتفاق افتاده برای شما می گویم حاج آقا معین می گویند ایشان وقتی آن قضیه را برای من تعریف کردند سرم را انداختم پایین دیگر صدایم در نیامد گفتند: آقای حاج آقا معین اگر شما بودی تحمّل این مسئله را می کردی؟ گفتم: نه من نمی کردم. مطلب و راه همین است؛ راه عبارت از قطع تعلّقات است، راه عبارت از قطع علائق است. راه عبارت از ترک حیثیات و شؤونی است که انسان را به دنیا متمایل می کند و جنبه ابتعاد و دوری انسان را نسبت به پروردگار تقویت می کند مسئله همین است. ما در این دنیا با چه مسائلی ارتباط داریم؟ با حیثیات خودمان، با شؤون خودمان، با بیا بروهای خودمان، با ارتباطات خودمان با اینها ارتباط داریم. حالا اگر بخواهد این ارتباطات قطع بشود و شکل دیگری به خود بگیرد یا بعضی از مسائلی پیدا شود این طبعاً برای انسان ناگوار خواهد شد.

إن شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد برای رفقا و دوستان این مطلب را روشن خواهیم کرد که اگر این قضیه برای انسان روشن شود خود انسان نسبت به پذیرش این مطالب استقبال خواهد کرد، اصلاً به دنبال می گردد اگر یک یا چند روز نباشد به دنبال می گردد. اینها مسائلی است که خدای متعال این مطالب را برای افراد بر طبق ظروف و استعدادشان خواهند فرستاد.

مرحوم آقای حدّاد می فرمودند که اینها می آیند سراغ ما عبارت ایشان این بود به جای اینکه ما کاری انجام بدهیم که آن جنبه‌های تعلّقی اینها کم بشود، اینها می آیند می خواهند آن تعلّقات را ابقاء کنند و نگه دارند! می گویند: آقا دعا بفرمایید فلان قضیه درست انجام بشود! یا مثلاً دعا کنید که یک داماد خوبی برای ما پیدا بشود دامادی که باعث اذیت ما نباشد! آقا دعا بفرمایید فلان جای زندگی ما که لنگ است آنجا درست بشود! آقا از طرف دولت آمدند مالیات بگیرند، یک دعایی بخوانیم کاری بکنیم که اینها مسئله را مثلاً نسیاً منسیاً فراموش کنند! آقا فلان جا این طور است، آقا فلان جا این طور است!

ایشان می فرمودند که کسی نیامده در اینجا بگوید که آقا یک کاری بکنید این تعلّقات قطع بشود، این تعلّقات بریده بشود و این اعتباریات جایش را عوض کند! با صحبت هم که نخواهد شد؛ یعنی بنده اگر الآن هزار ساعت برای شما صحبت کنم ممکن است این مسئله تا حدودی مورد توجّه قرار بگیرد. تا برای خود انسان پیش نیاید و انسان در جهات مختلف از ابتلائات قرار نگیرد آنچه را که باید ادراک کند ادراک نخواهد کرد.

کی بود دانستن سرکنگبین *** دفع صفرای نگار مهجبین
دانستن فایده ندارد؛ بارها این مطلب را عرض کردم که آنچه را که خود حقیر در زمان مرحوم

آقا بر سر

او، مباحثاتی ما با ایشان داشتیم و تا آخر عمر هم باز این مباحثات ما ادامه داشت و هر از چند گاهی خود ایشان شروع می کردند و این مسئله را مطرح می کردند و ما می دیدیم فایده‌ای ندارد. تا آقا شروع می کردند می گفتیم: آقا نتیجه‌ همانی است که در جلسه قبل است! ایشان می خندیدند و باز هم ادامه می دادیم، بعضی از مباحث توحیدی دو ساعت هم طول می کشید. فایده‌ای نداشت؛ یعنی نه اینکه فایده نداشت این اشتباه است، این اشتباه از من است قطعاً فایده داشت. حالا ما آن موقع احساس می کردیم که مطلب باز به همان نتیجه بحث قبلی منتهی می شود.

به عقیده حقیر، این مطلب بدون درگذشت ایشان و بدون از دنیا رفتن ایشان و مطالبی که بعد پیش آمد، شاید برای بنده تابه حال روشن نمی شد! یعنی این مسئله و این مسائل با صحبت و حرف نمی شود و این مطلبی است؛ یعنی اینها همه برکاتی است که انسان در یک ظواهر ناگوار، آن برکات را می تواند به دست بیاورد که چطور ممکن است یک قضیه‌ای ظاهری نامناسب و مصیبت بار داشته باشد ولی آن خیری که در درون اوست به اندازه‌ای بزرگ است که انسان آمادگی دارد صدها برابر او را تحمل کند! آمادگی دارد! اگر بداند که در پس این چه مطلبی هست، آن وقت قضیه، قضیه خراب شدن آن دیوار و پیداشدن گنج خواهد شد اما آن گنج را خدا نشان نمی دهد، نشان نمی دهد آدم را به این جلزو ولزهی می اندازد، هی بالا، هی پایین، هی بالا می پرد آقا فلان شد، آقا این طور شد! بابا این زیرش خوب است خیری زیرش است. نه آقا ما چیزی نمی فهمیم، نه آقا چیزی ادراک نمی کنیم، نه آقا بالاخره هیچی. همین که دارد این را می گوید حکایت از او می کند، حکایت از آن گنج می کند، حکایت از آن حالتی می کند که دارد تغییر پیدا می شود، این حالت دگردیسی دارد در درون او پیدا می شود منتها این مطلب الآن به این صورت و به این ظهور دارد جلوه می کند. این مطلب، مطلب مهمی است.

بنابراین مسئله مصیبت عبارت است از آن مسئله ناگواری که برای انسان در یک موقعیت، یا به وجود می آید که ممکن است همین قضیه در موقعیت دیگر یا برای افراد دیگر این طور نباشد. شخصی از دنیا می رود یک عدّه خوشحال می شوند، یک عدّه متألم و ناراحت می شوند و گریه می کنند و عزا می گیرند. قضیه‌ای اتفاق می افتد، حریق اتفاق می افتد، حریق اتفاق می افتد یک عدّه خوشحال می شوند یک عدّه ناراحت می شوند، آن کسانی که متضرر می شوند ناراحت می شوند آن کسانی که فرض کنید بعداً به یک منافی می رسند خوشحال می شوند یا زلزله‌ای که پیدا می شود. تمام مسائل به عنوان یک مصیبت مطلق نمی تواند وجود داشته باشد؛ چون نظام یک نظام اجتماعی است یک نظام هماهنگ است. نمی دانم این را خدمت رفقا عرض کردم یا نه یک وقتی در مشهد یکی از بستگان ما به رحمت

خدا رفته بود ما وقتی که رفتیم در آن قبرستان، خودم وارد آن مغسل شدم چون از من خواستند در آنجا حضور داشته باشم و نظارت کنم. اتفاقاً جنازه‌های بسیاری هم آورده بودند و خیلی هم شلوغ بود. افرادی که متصدی شستن بودند سرشان خیلی گرم بود و به اصطلاح بازارشان گرفته بود. من کنار و گوشه ایستادم و حرفشان را

می شنیدم آنها متوجّه نبودند. من دیدم بنده خدایی که داشتند جنازه را غسل می دادند با یک شعف عجیبی، خیلی شنگول می گوید: ده بجنب دیگر امروز کار سگه است بجنب! چرا نمی جنبی؟ حالا یک عدّه دارند شیون می کنند و تو سرشان می زنند که پدرشان از دنیا رفته، برادرشان از دنیا رفته، شوهرشان از دنیا رفته، این دارد به او می گوید: کار سگه است بجنب، بجنب از دست نده!

دنیا همین است؛ این مصیبت برای این مصیبت است ولی برای او جشن است، برای او شادی است. در همه همین است یعنی همه مان همینیم! هر کسی مطابق با وضعیتش که دارد تا وقتی که نظر، نظر کثرتی باشد همین است. نظر، نظر کثرتی، دقت کنید! تا وقتی که نظر به ماده باشد و به علل و اسباب مادی باشد برای یکی ألم و ناراحتی و ناگواری و همین قضیه برای یکی موجب شادمانی و فرح و انبساط خاطر خواهد بود، این دیگر یک مسئله روشنی است. حالا بخواهیم مثال بزنیم رفقا همه می دانند مطلب از چه قرار است و دیگر نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نیست. از من گوینده گرفته تا تمام افراد و رفقای شنونده و سایر افراد همه ما این مسائل را درک کردیم و درک می کنیم و لمس می کنیم.

این مسئله به جنبه کلی قضیه در ارتباط با نظر به کثرت و نظر به دنیا است این می شود مصیبت. پس بنابراین مصیبت مسئله ای است که در نظام اجتماعی و حیات انسان گریزی از آن نیست، چه مشرک باشد چه مؤمن باشد، چه سالک باشد و یا غیر سالک باشد. این یک مطلبی است.

اما اینکه چرا خدای متعال برای انسان این مصیبت را می آورد؟ فلسفه این مطلب چیست؟ نمی خواهم عرض کنم که برای چیست آن هدفی که به دنبال این مطلب است آن هدف چیست؟ و چه چیزی باعث می شود که انسان آن هدف را فراموش کند و آن مقصد را از یاد ببرد؟ چون ممکن است انسان مسائل را فراموش کند، بر اساس دیدگاهی که دارد مسائل را بر آن اساس ارزیابی کند، چیزی را که مصیبت نیست مصیبت بپندارد و چیزی را که مصیبت هست مصیبت او را فراموش کند.

مرحوم شهید اول از بزرگان از فقهاء است و مردی است که از علماء بسیار راستین و مورد توجه همه علماء بوده، هم شهید اول و هم شهید ثانی. البته شهید اول در مسائل علمی و فقهی از شهید ثانی قوی تر بوده ولی شهید ثانی نسبت به مسائل عرفانی دارای مقاماتی بوده و این از عباراتشان پیدا است و هر دو هم شهید شدند؛ در زمان حکومت عثمانی و سلاطین عثمانی همین خدانشناس های قضات متعصب اهل تسنن به جرم تشیع هر دوی اینها را شهید کردند.

راجع به شهید اول داریم آن شخصی که واسطه بوده، مرحوم شهید را به قتل می رساند با

اینکه گفته بودند که او را بیاورید، ولی آن قضات شام شخص واسطه را تطمیع کرده بودند و به پول خریده بودند و می ترسیدند که اگر مرحوم شهید اوّل به دربار برسد تغییر و تحولاتی ایجاد کند و سلطان عثمانی او را اعدام نکند، به خاطر این مسئله شخص واسطه را تطمیع کردند و گفتند که در بین راه او را به قتل برسان و سر او را برای سلطان عثمانی ببر و این نانجیب هم قبل از اینکه به استانبول که مقرّ سلاطین عثمانی بود برسند در کنار

دریا همین کار را انجام داده بود و مرحوم شهید اوّل را به شهادت می‌رساند. اهالی آن قریه همه می‌بینند که نیمه‌های شب از کنار دریا یک نوری به آسمان تلالو می‌کند، می‌آیند در آنجا نگاه می‌کنند می‌بینند یک بدنی در اینجا افتاده و از این مسئله مطلع می‌شوند و در همان جا بدن مرحوم شهید اوّل را به خاک می‌سپارند و الآن محلّ زیارتگاه است، شهید اوّل یک همچنین مردی بوده. البته وقتی که این شخص واسطه می‌رود، سلطان عثمانی می‌گوید من سر او را که نخواستم خود او را خواستم و واسطه را اعدام می‌کند و به قتل می‌رساند و این هم سزای خیانتی بود که انجام شد.

من این مطلب را بارها از مرحوم آقا شنیدم خودم جایی ندیدم از ایشان نقل می‌کنم که ایشان می‌فرمودند: مرحوم شهید اوّل شب‌ها که بلند می‌شد برای نماز شب خیلی مناجات و حال بسیار خوبی داشت و بیداری مرحوم شهید اوّل ساعت‌ها طول می‌کشید. یک شب خوابش می‌برد و در خواب می‌بیند که خدا به او حورالعینی داده و بساطی است و بهشتی است و قصر و یک حورالعینی آمده و در کنار او نشسته و قشنگ مشغول صحبت حورالعین هم که بله! دیگر خیلی مسائل، شمه‌اش را برای رفقا عرض کردیم و شاید خودشان هم بهتر از ما بدانند! این قضیه باعث می‌شود که او را خواب بگیرد و نماز شب آن شب فوت بشود، وقتی که بلند می‌شود می‌بیند اذان صبح است و طلوع فجر است.

عبارت مرحوم آقا این بود: آن قدر این قضیه بر او ناگوار آمد که همان جا حال او تغییر کرده و مشغول گریه شده و به خدا شکایت کرده که من چه کردم که در یک همچنین شبی باید فیض نماز شب را تو از من بگیری به مصاحبت با حورالعین؟! و مصیبت نامه‌ای دارد:

عَظُمَتْ مُصِيبَةُ عَبْدِكَ الْمَسْكِينِ *** فَي نَوْمِهِ عَنِ مَهْرٍ حُورِ الْعَيْنِ

چقدر این مصیبت بنده مسکین تو عظیم است که تو او را در خواب و مصاحبت با حورالعین، بر قرب و انس با خودت ترجیح دادی و عوض کردی و آن انس با تو را از او گرفتی.

الاولياءُ تمتعوا بِكَ فِي الدُّجَى *** بتهجّد و تخشع و هنین
فَطَرَدَتْنِي عَنْ قَرَعِ بَابِكَ دُونَهُمْ *** أَتَرَى لِعَظْمِ جَرَائِمِي سَبْقُونِي؟^۱

تو مرا از کوبیدن باب تو و در خودت محروم کردی.

واقعاً عجیب است! ببینید، دیدگاه یک شخص عارف و یک شخصی که ناسک است و

می‌خواهد به خدا

^۱ الدروس الشرعية، ج ۱، ص ۴۴.

تقرّب پیدا کند مصیبت را در چه می بیند! مصیبت را در چه می بیند! حالا اگر ما همچنین خوابی دیده باشیم تا سه سال دیگر هم فراموش نمی کنیم‌ها! دائماً باز به دنبال بقیه‌اش می گردیم! ولی او بلند می شود و مصیبت نامه می نویسد و انشا می کند:

فَطَرَدْتَنِي عَنْ قَرَعِ بَابِكَ دُونَهُمْ؛ تو مرا از زدن باب خودت محروم کردی و آنها را راه دادی. أَتَرَى لِعَظْمِ جِرَائِمِي سَبْقُونِي؟ آیا این طور بوده که به خاطر جرائمی که من مرتکب شدم همان‌ها آمدند و از من سبقت گرفتند؟

این مسئله مصیبت مسئله‌ای است که در دیدگاه‌ها متفاوت است. حالا چرا این مسئله پیش می آید؟ نظام عالم، نظامی است که بر اساس یک جریانی که خدای متعال تقدیر کرده است این نظام پیش می رود. خواهی نخواهی این دگرگونی‌ها در این نظام وجود دارد، این مسئله است. اگر انسان متوجه این قضیه باشد مسائلی که برای او پیش می آید آن مسائل را در تصحیح افکار و در تصحیح عمل خود بکار می گیرد، اگر متوجه نباشد به راه دیگری می رود.

مسائل و مصائبی که برای انسان هست اینها در راستای تکاملی انسان قرار دارد؛ یعنی، چه برای مشرک و چه برای مؤمن از آنجایی که هدف خلقت از انسان تکامل اوست، تقدیر پروردگار و مشیت پروردگار بر این است که این قضایا و مسائل را در راستای قطع تعلقات و قطع علائق برای او پیش بیاورد. برای چه کسی؟ برای کسانی که بتوانند استفاده کنند، حتی برای مشرک، حتی مشرکین و حتی مخالفین در طول زندگی خود به مواردی از تنبّهات و از تذکّرات و ناگواری‌هایی که این ناگواری‌ها بتواند آنها را به راه بیاورد و بتواند موضع آنها را تغییر دهد این مطالب برای آنها هست.

در آیه شریفه قرآن داریم: **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ**

الروم، ۷ این مردم عادی فقط ظاهر حیات دنیا را می دانند، فقط علل و ارتباطات عادی و ظاهری را می دانند ولی از آخرت و آنچه که در پس این پرده است غفلت دارند. یعنی از پشت پرده آنچه که می گذرد، آنچه که این قضیه برای تحقّق آن مسئله است از او غفلت می کنند اگر بدانند غفلت نمی کنند.

یک وقت یکی از بستگان ما فردی بود که در دنیا کارهای او صحیح نبود کارهای خلاف انجام می داد و عده بسیاری مشمول کارهای خلاف او و متألّم از اعمال زشت و قبیح او بودند، شاید کمتر کسی بود که اسم او را به نیکی ببرد و کمتر شخصی بود که از او به خوبی و خوشی یاد کند این فرد در یک قضیه‌ای فوت می کند و به رحمت خدا می رود. من یادم هست وقتی که مرحوم آقا داشتند به مادر او تسلیت می گفتند بنده هم در آن اتاق بودم به او این مطلب را گفتند: فلانی آیا شما به عنوان

مادر رضایت می‌دهید که اگر فرزند شما باقی بود هی بر گناهان او افزوده می‌شد و هی بار او سنگین‌تر می‌شد؟ این اگر بود همین بود، خوب الآن خدا به او لطف کرده و از این دنیا رفته و دیگر بار او کمتر است. یعنی مسئله جدی است.

حالا إن شاء الله خدا به شما صبر بدهد و إن شاء الله بر درجات او اضافه کند، از این حرفها

نیست! شخص

گناهکار است و اگر بماند بارش سنگین تر می شود، خدا او را برد تا اینکه بارش کمتر بشود، این خودش هم یک تسلیت است، این خودش هم یک تعزیت است، این واقعیت است. **وَ هُمْ عَنِ الْأَخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ** الروم، ۷ آن مادری که الآن دارد دل می سوزاند و بر فراق این گریه می کند این از آخرت غافل است، این نمی داند که هر روزی که بر زندگی این فرزند بگذرد آخرت او می دارد خراب می شود، بار آن طرف او دارد می سنگین تر می شود.

اینجاست که دیدگاه‌ها کم کم تغییر می کند. از اینجا ما می خواهیم به آن نکته دوّم بپردازیم که فلسفه و علّت مصائبی که پروردگار به وجود می آورد چیست؟ چرا باید در این دنیا مصیبت باشد؟ چرا باید در این دنیا تنگناهایی وجود داشته باشد؟ چرا باید در این دنیا مرگ و میرهایی باشد؟ چرا باید در این دنیا وجود امراض و ناراحتی‌های روانی و فشارهای جانبی باشد؟ اینها برای چیست؟ حالا ما به مطالب دیگر کاری نداریم فعلاً در همین محدوده خودمان داریم صحبت می کنیم؛ این انسانی که دارد در راه خدا حرکت می کند این حرکت راه خدا یعنی چه؟ این عبور یعنی چه؟ این قطع علائق یعنی چه؟ چه اثراتی بر این حرکت مترتب است؟ چه تأثیراتی برای انسان ایجاد می کند که برای دیگران ایجاد نمی کند؟ در چه وضعیتی انسان قرار می گیرد که افراد دیگر از این وضعیت محروم هستند؟ صحبت ما فعلاً در اینجاست.

شکّی نیست بر اینکه حرکت به سوی خدا عبارت است از عبور نفس و نفسانیات و اهواء و قطع تعلّقات نسبت به مسائل و جوانبی که موجب صافیت و مانعیت از حرکت انسان است. هر چه که نظر انسان را از خدا معطوف کند به غیر او. انسان در طول زندگی خودش اعتماد می کند بر برادران خودش، الحمدلله ما برادرانی داریم! اینها هستند ما با اینها زندگی می کنیم، اینها پشت و پناه ما هستند ما باهم هستیم! این از یک نقطه نظر مسئله خوبی است، یک مسئله مهمی است، باید برادر با برادر متحد باشد، باید برادر با برادر خودش انس و الفت رحمت را در راستای ایمان حفظ کند. باید برادر با برادر که هر دو از یک نسبد و هر دو از یک ریشه هستند این مطلب را حفظ کنند.

اما صحبت در این است یک مؤمن وقتی که دارد به سوی خدا حرکت می کند در کنار این مسئله رحمت، اتحاد، الفت، انس، همبستگی که مورد دستور است و شارع مقدّس همه ما را بر این مسئله تحریک و تشویق و تحریض کرده است باید آن هدف اصلی را مدّ نظر داشته باشد مبادا آن قضیه را فراموش کند. آن هدف اصلی حرکت به سوی اوست؛ آن حرکت اصلی عبارت است از اینکه انسان زندگی و عمر و حرکات خود را برای رسیدن به آن هدف قرار بدهد. فرض کنید یک راننده‌ای که با

سرعت زیاد در یک جاده حرکت می‌کند و باید همه حواس و فکر او متوجه شرایطی که در آن قرار گرفته باشد بعد شخصی از پشت با او صحبت می‌کند و یک چیزی تعارف می‌کند. این به‌جای اینکه رانندگی‌اش را بکند سرش را پشت می‌کند که

مثلاً چایی یا شیرینی یا آن میوه را بگیرد یک مرتبه به این طرف به آن طرف می زند. راننده ای که باید تمام هدفش متوجه مقابل باشد و شرایط را در نظر گرفته باشد نباید سرش را بگرداند و از پشت سرش جای یا میوه یا شیرینی بگیرد. باید چهره اش را مستقیماً مقابل قرار بدهد، حالا دستش را حرکت بدهد نه اینکه دیگر سرش را هم برگرداند و همراه با سر آن ماشین را هم برگرداند. این دیگر چه می شود؟ آن هدف اصلی در اینجا فانی شده. یک میوه یا شیرینی یا چایی موجب شده است که آن هدف اصلی در اینجا برای یک مدت کوتاه قطع بشود و همان مدت کوتاه مسئله را تمام می کند.

حرکت تکاملی انسان مانند این راننده می ماند که انسان در راستای زندگی خودش به دنبال چه می گردد؟ برای چه حرکت می کند؟ چه مقصدی را دنبال می کند؟ مسائل دیگر مسائل جنبی است، رعایت مسائل جنبی باید در راستای توجه او به آن هدف قرار بگیرد. حالا اگر توجه به برادر، توجه به خواهر و توجه به اینها آمد آن حرکت را یک قدری کم رنگ کرد، آن توجه را کم رنگ کرد، این می شود عایق، این می شود مانع، این می شود صارف. یک مرتبه خدای متعال یک قضیه پیش می آورد بین اینها قطع پیدا می شود عجب! کَانَ لَمْ یَكُنْ شَیْئاً مَّذْکُوراً، کَانَ از مادری متولد نشدند! آن چنان فاصله می افتد گویا اصلاً در دو نقطه مقابل و هیچ گونه ارتباطی باهم ندارند تازه به خود می آیند هان! این همان برادری بود که ما به او اعتماد داشتیم، این همان افرادی بودند که ما به آنها توجه داشتیم حالا چی شد؟ تمام شد.

این مسئله نسبت به شریک پیش می آید، این مسئله نسبت به قوم و خویش پیش می آید، این مسئله نسبت به افراد پیش می آید، نسبت به معتمدین انسان پیش می آید، نسبت به اموری که انسان به آنها وثوق دارد پیش می آید. اینها می شود مصیبت، قطع علاقه یک مصیبت است. فرض کنید یک شخصی که انسان با او چهل سال زندگی کرده باهم ارتباط دارند، باهم سلام و علیک دارند، باهم ارتباطات خانوادگی دارند، باهم انس دارند علاقه دارند، یک مرتبه قضیه ای پیش می آید که انگار نه انگار، انگار نه انگار اصلاً وجود خارجی داشته، انتسابی بوده، رحمیتی بوده. چی می شود؟ این یک مصیبتی است، مصیبت کمی هم نیست.

اما این فردی که در راه است می شود یک برکت، می شود یک خیر، تکانش می دهد. به خود بیاد، این فردا برای کس دیگر هم اتفاق می افتد. از برادر می گذری بسیار خوب! فرض کنید حالا می آیم شریک زندگی، اوّل می آیند سلام علیکم و با دسته گل و شیرینی و شربت و به به، به خوبی و خوشی تمام می شود. یک یا دو ماه که می گذرد، نه دیگر ما باهم آمدیم، باهم پیر می شویم باهم تو یک

قبر می‌رویم، باهم حشر پیدا می‌کنیم! از این عبارات، از این لطائف، از این مسائل خوب و خوش.
إن شاء الله که همیشه همین‌طور باشد افراد دیگر را می‌گوییم یک خرده که می‌گذرد بالاخره زندگی
است بالا دارد، پایین دارد، نوسان دارد، مسئله دارد، خواست هست، سلیقه هست، بعد کم کم کم کم آن
عبارت‌ها، آن تعبیرها، آن ظرافت‌ها، آن محبت‌ها کم کم کم کم جای خود را عوض می‌کند. عبارت‌ها
یک قدری سنگین‌تر یک قدری با ادبیات بهتر و بعد کم کم به صورت دیپلماسی و مسائل سیاسی و بعد
هم کم کم خودمانی دیگر إن شاء الله به خودمانی قضیه نرسد دیگر

آنچه که در دل است مطرح می‌شود و بعد انسان می‌بیند عجب! چی بود؟ ما چه نیتی داشتیم؟ چه خیال می‌کردیم؟ چه در ذهن داشتیم؟ فرق نمی‌کند چه مرد نسبت به زن، چه زن نسبت به مرد، تفاوتی نمی‌کند. بالاخره آن هم یک دورانی بود.

البته همان طوری که بنده بارها عرض کردم ما مثال می‌زنیم اما نظر بزرگان، نظر اولیاء، نظر شرع بر هر چه بیشتر بر محبت بیشتر است اما این قضایا بسیاری شرح داده شده دیگر نیاز نیست.

علی‌کل حال این قضیه ممکن است برای خیلی‌ها اتفاق بیفتد که آن توقعات به صورت دیگری درمی‌آید، آن افکار به صورت دیگری درمی‌آید، آن تمنیات و خواست‌ها به صورت دیگری درمی‌آید. یک مرتبه انسان می‌بیند عجب، همه خواب و خیال بود، همه خواب و خیال بود. آن مطالبی که در آن موقع مطرح می‌شد نه تنها الآن خبری از او نیست بلکه مطالبی در مقابل دارد مطرح می‌شود. مسائل دیگری دارد مطرح می‌شود. انسان یک مرتبه می‌بیند زیر پایش خالی شد. پس چی شد؟ پس ما چه فکر می‌کردیم؟ چطور شد؟ این هم می‌شود یک ضربه، این هم می‌شود یک مصیبت؛ یعنی انسان احساس کند آن تعلقاتی که نفس با آن تعلقات این بنا را نهاده بود، این بنای زندگی و زیست را در این دنیا نهاده بود یک مرتبه همه اینها خراب شد دو نفرند، باهم هستند اما باهم نیستند، فقط یک ارتباطی وجود دارد همین! فقط یک نوع محرمانگی و یک نوع شناختی همین! دیگر آن تعلقات نیست. این هم که نشد، حالا می‌رویم سراغ فرزندانمان إن شاء الله اینها بزرگ می‌شوند چه می‌شوند!

البته اینهایی که خدمتتان عرض می‌کنم یک وقت تصور نشود که باید حتماً اینها انجام بگیرد، نه! خدمتتان عرض کنم که خدای متعال از ما نسبت به مسائل خیلی عالم‌تر و خیلی داناتر است و خیلی از این مطالب در پرونده دارد خیلی! ما هیچ نگران خودمان نباشیم از این قضیه خیالمان جمع باشد او خیلی در پرونده‌اش است. یکی می‌رود کنار یکی دیگر را می‌آورد. کسی که اصلاً تصور نمی‌شد یک مرتبه می‌بینید پرونده باز شد. این از کجا دیگر آمد؟ می‌گوییم إن شاء الله این هم به خیر باشد. مدتی می‌گذرد حالا اگر کسی نشنود فعلاً الحمدلله مسائل خوب است! تا این را می‌گوییم دوباره یک پرونده شروع به باز شدن می‌کند! علی‌کل حال مطلب همین است.

این مسئله خیلی باید مورد توجه قرار بگیرد: انسان در این مسائلی که برای او پیش می‌آید تا به این نقطه نرسد که در عین عمل به تکالیف و در عین رعایت ظرافت‌ها در ارتباط با دیگران، با زن و فرزند با افراد عائله با رفیق و دوست با صدیق، با رفیق آقا! دیگر از رفیق بالاتر! رفیق! رفیق سلوکی، رفیقی که مدت‌ها با انسان بوده و اشتراک در مسیر دارد یک مرتبه انسان می‌بیند انگارانه‌انگار سابقه

آشنایی اصلاً وجود داشته، بیست سال باهم بودند، می‌رود که می‌رود! و همه آن مطالب و مسائل و همه آن تعابیر عبارات محبت آمیز، کلمات جذّاب و کلمات شیرین تبدیل می‌شود به عبارات و کلماتی که هر کدامش مانند یک سهم و یک تیر بر قلب انسان

می نشیند همان‌ها! سر چی؟ سر هیچ و پوچ، سر هیچ و پوچ! انسان می گوید: عجب، این هم از رفیقش. دیگر کی ماند؟ خدا می گوید: حالا بیا سراغ من. به برادرت اعتماد کردی گذاشت رفت! به زنت اعتماد کردی گذاشت رفت! به فرزندت اعتماد کردی گذاشت رفت، به پدرت، به مادرت اعتماد کردی آن‌طور شد. به همسایه‌ات اعتماد کردی آن‌طور شد. به شریکت اعتماد کردی آن‌طور شد. دیگر گفתי این رفیق سلوکی اقلًا برای ما می ماند به او هم اعتماد کردی آن هم این‌طور شد. دیگر خود انسان می ماند تنها! تازه متوجه می شود که نه، آنچه را که فرمودند درست است. درست است که گفتند که:

تنها تویی تنها تویی در گوشه تنهایی ام *** تنها تو می خواهی مرا با این همه رسوائیم فقط و فقط باید او بماند. این مصیبت و این مصائب ناگوار می آید و این مطلب را ایجاد می کند و این هم آسان به دست نمی آیدها! انسان ناراحت می شود، بالا و پایین می کند، جلیز و ولز می کند، هزار خواب آشفته می بیند، با هزار کس صحبت می کند، این مطالب همه در درون خود ... اما باید مواظب باشد که این کارهایی که دارد انجام می گیرد چه تأثیراتی دارد در او به وجود می آورد و چه اثراتی دارد در او ایجاد می کند. این محبت خداست‌ها! محبت الهی وقتی که شامل حال انسان بشود این‌گونه خواهد شد.

پس بنابراین کاری که باید انسان انجام بدهد این است که در راستایی که باید دقیقاً عمل به تکالیف کند و به همان کیفیتی که دستور است. چون اگر انجام ندهد کارش ناقص می ماند. یعنی در عین اینکه این مطالب را می بیند باید به وظیفه و تکلیف خود عمل کند. در عین اینکه این ناگواری‌ها را می بیند باید از آن مسیر تخطی نکند. برای خیلی از افراد خیلی اتفاق می افتد: حالا که این‌طور است پس ما هم برویم دنبال کار خودمان! حالا که این‌طور است پس ما هم به آن نحوه عمل کنیم، حالا که این‌طور است ... نه نه نه. این نمی گذارد این اثر درست و صحیح واقع بشود.

اثری که راه متقن توحید و مسیر صحیح اولیاء الهی در نفس انسان باقی می گذارد این است که در عین اینکه این علائق قطع می شود انسان طابق النعل بالنعل به تکلیف، به وظیفه نسبت به زن و بچه، نسبت به شریک، نسبت به رحم، نسبت به رفیق، نسبت به افراد، نسبت به آنچه که حول و حوش او هستند و نسبت به خود، تمام اینها را موبه‌مو انجام بدهد و رعایت کند تا اینکه حتی کسی متوجه نشود که در نفس و در دل او چه می گذرد! این مسئله، مسئله دقیق و بسیار ظریف است.

من خیال می کنم شاید رفقا خسته شده باشند و اگر هم خسته نشدند من خسته شدم. إن شاء الله با توجه به دقتی که نسبت به این قضیه وجود دارد احساس می کنم که در جلسه آینده که ما

این مطلب را ختم می‌کنیم *إن شاء الله* راجع به هماهنگی و همگونی بین این دو طریق: *أتجاه به سوی حق و توجه به ظاهر و توجه به عالم تکالیف که بزنگاه تربیت اولیاء خداست صحبت خواهد شد.*

إن شاء الله امیدواریم که خدای متعال آنچه را که برای ما مقدر می‌کند او را در مسیر تکامل ما و قطع تعلقات ما و توجه خاص به سوی خودش قرار بدهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد